

هو العليم

روش‌شناسی تولید فلسفه‌های مضاف

بسم الله الرحمن الرحيم

چکیده: (حاوی اشاره به مساله بحث، مبانی بحث، روش، مفاهیم اصلی، رویکرد بحث، نتایج اصلی)

مسئله اصلی در این مقاله کشف یک روش قیاسی برای تولید فلسفه‌های مضاف است. در مقاله، ابتدا فرضیه مولف در تعریف و انواع فلسفه‌های مضاف، در کنار چند فرضیه دیگر ذکر شده، سپس به دیدگاه منتقدان به امکان و ضرورت فلسفه‌های مضاف اشاره شده و پاسخ داده شده است. در مرحله بعد، با معرفی سه ابزار تحلیلی در فلسفه (علل اربع، مقولات عشر، مقومات سته حرکت)، چگونگی استفاده از آنها برای تولید یک دستگاه معرفتی نسبت به یک علم یا یک موضوع (اعم از حقیقی و اعتباری غیرمحض) ارائه گردیده است.

در مرحله آخر، چهار حلقه از «حلقه‌های ارتباطی میان فلسفه مطلق با فلسفه مضاف» در علوم انسانی بررسی شده است که در مقام نظریات راهنما برای تولید مسائل آن علوم تلقی می‌شوند. این چهار حلقه عبارتند از: حلقه تعیین الگو و روش، حلقه تعیین ملاک حق و صدق، حلقه تعیین مدل نیازها، حلقه تعیین ملاک عدالت. فلسفه‌های مضاف برای کشف قواعد کلی حرکت و تغییر در فرد و جامعه هستند و علم فلسفه متکفل تبیین معادلات کلان حرکت و تغییر است.

کلیدواژه‌ها:

فلسفه‌های مضاف، روش‌شناسی، نظریه‌های راهنما، علوم انسانی اسلامی،

Abstract:

The main issue in this paper is the discovery of a deductive method for the production of complementary philosophies.

In the article, firstly, the hypothesis of the author in the definition and types of complementary philosophies is mentioned, along with some other hypotheses, then it is pointed out and criticized to the possibility and necessity of additional philosophies.

In the next step, by introducing three analytical tools in philosophy (the causes of the universe, the categories of verses, the states of motion), how they are used to produce an epistemic device in relation to a science or a subject (both real and non-perceived), is presented.

In the final stage, four circles of "communication rings between absolute philosophy and complementary philosophy", these four loops are: the pattern of loop and method, the loop of the determination of the criterion of right and truth, the ring determining the model of needs, the ring determining the criterion of justice.

In the humanities have been considered, which are regarded as guides for the production of problems in those sciences.

Key words: Islamic human sciences, guide theories, Guiding Theories, combined philosophies

تبیین مساله:

تاریخ علم، مشحون از مساله‌هایی است که برای حل مشکلات زندگی بشر، سرمنشاء تفکر، تحلیل و خلاقیت قرار گرفته است و پاسخ‌های تولید شده، به عرصه آزمون برهانی و تجربی کشیده شده و نقدها و اصلاحات متعدد و مستمر سبب رشد آگاهی‌ها برای حل بهتر مشکلات شده است.

توجه به کیفیت تاثیر نقدها در رشد علم، بسیار حیاتی است؛ نقدها سبب آشکار شدن حفره‌های مفهومی یا پدیده‌ای، در تحلیل و ترکیب‌هایی است که توسط متفکران برای حل مشکلات وجود دارند. پیگیری این حفره‌ها، سبب تلاش برای دقیق‌سازی دیدگاه‌های اولیه می‌شود که مکانیزم این دقیق‌سازی، نفوذ به لایه‌های زیرساختی در هر مفهوم یا پدیده است. مثلا در دست‌یابی به «عدالت» در صحنه عملی زندگی، نیاز به تعیین شاخص عدالت است و برای تعیین شاخص عدالت نیاز به تعریف عدالت است و در تعریف عدالت نیاز به تحلیل آن به مفاهیم بنیادین است مانند «حق» و «اعطاء حق» و «خصوصیات ذی حق».

تلاش برای تعیین چیستی‌ها و چرایی‌ها، تلاشی از جنس مباحث «هستی‌شناسانه» است که متکفل ارائه قوانین و قواعد پایه در هستی می‌باشند، این قوانین و قواعد در علم «فلسفه» مورد بررسی قرار می‌گیرند. (آشکارشدن موقعیت فلسفه در تلاش برای پاسخ به نیازهای زندگی بشر)

مثلا در بحث عدالت، وقتی از چیستی عدالت به «اعطاء کل ذی حق حقه» تعبیر می‌شود، و دریافت افراد از مفهوم «حق» متفاوت است، نیاز به دقیق‌سازی مفهوم ایجاد می‌شود، برای دقیق‌سازی مفهوم باید «چیستی حق» تعریف شود و وقتی می‌خواهیم حق را تعریف کنیم می‌گوییم: «حق، ما ثبت فی نفسه» است، و وقتی مقصود از «ما ثبت فی نفسه» را با روش تحلیل عقلانی، تجزیه می‌کنیم به مفهوم «عدم وابستگی وجودی به موجود دیگر» می‌رسیم یعنی به مولفه‌هایی می‌رسیم که مستقیما ریشه در وجود و عدم دارند.

تلاش برای کشف مفاهیم بنیادین فلسفی در علوم و پدیده‌ها، و ارائه دیدگاه وجود شنا سانه از آنها، منشاء توجه به فضای علمی با عنوان «فلسفه‌های مضاف» شده است..

مساله این بحث، پس از بازخوانی چیستی چرایی فلسفه‌های مضاف، چگونگی تولید آنها و چگونگی بهره‌برداری از آنها برای حل مشکلات زندگی بشر است.

هدف، نتیجه و اثر این بحث، دست‌یابی به نقاط ارتباطی و فرآیندهایی است که بتوان حکمت نظری را با حکمت عملی و علوم کاربردی مرتبط ساخت. (کشف چگونگی امتداد دادن فلسفه عام برای رسیدن به قواعد کلی تغییر در یک پدیده) در پیشینه این بحث، عنوان «رؤوس ثمانیه» توسط منطق‌دانان مطرح شده است (قطب الدین شیرازی، ۱۳۸۳ش) ص ۲۷ که تمایز آن با فلسفه مضاف در بدنه بحث ارائه خواهد شد و هم‌چنین می‌توان به منابع زیر نیز اشاره کرد که مستقلا یا در ضمن بحث از فلسفه یک علم، به توضیح فلسفه‌های مضاف پرداخته‌اند:

- کتاب فلسفه‌های مضاف، به کوشش حجت‌الاسلام عبدالحسین خسروپناه، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران ۱۳۸۵
- پیرامون فلسفه علم اصول، به کوشش مسعود فیاضی، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران ۱۳۹۲
- فلسفه علم اصول، صادق آملی لاریجانی، نشر مدرسه علمیه ولی عصر، قم ۱۳۹۳
- فلسفه فلسفه اسلامی، عبدالحسین خسروپناه، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران ۱۳۸۹
- فلسفه عرفان، علی فضلی، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران ۱۳۹۴

در این مقال، دیدگاه کسانی که فلسفه مضاف را ترکیبی نادرست و ناکارآمد می‌دانند نیز نقد و بررسی خواهد شد و ضرورت توجه به عملکرد فلسفه‌های مضاف تبیین می‌گردد.

ساختار بحث در چهار محور اصلی است:

- تعریف فلسفه مضاف و موضوع آن
- امکان و ضرورت فلسفه مضاف
- روش‌شناسی فلسفه‌های مضاف
- پل‌های ارتباطی فلسفه مطلق و فلسفه مضاف

۱. تعریف و موضوع فلسفه مضاف:

برخی صاحب نظران در تعریف فلسفه مضاف چنین آورده‌اند:

- دانش مطالعه فراتر از عقلانی احوال و احکام کلی یک علم یا یک رشته علمی (همچون جامعه‌شناسی) یا یک هستومند دستگاوهاره انگاشته حقیقی یا اعتباری (مانند جامعه و علم) (رشاد، ۱۳۸۵)، فلسفه‌های مضاف، ص ۳۳
- «فلسفه مضاف به پدیده‌ها و حقایق، از سنخ دانش درجه اول است که به تحلیل عقلی موضوع معینی می‌پردازد و فلسفه مضاف به دانش‌ها از سنخ معرفت درجه دوم است یعنی دانشی سیستمی و نظام‌مند که به توصیف تاریخی و تحلیل عقلانی و فراتر از دانش مضاف‌الیه می‌پردازد. (خسروپناه، فلسفه‌های مضاف، ۱۳۸۵)، فلسفه‌های مضاف، ص ۷۳
- فلسفه مضاف، دانش کلی عقلی نظری فراتر است که با عقل محض و به روش استدلالی به تامل درباره احکام برون واقعیت مرکب علمی می‌پردازد. (فضلی، ۱۳۹۴)، ص ۲۵

فلسفه مضاف به علوم مانند: فلسفه ریاضیات، فلسفه فقه، فلسفه عرفان، ...؛ و فلسفه مضاف به امور مانند: فلسفه حیات، فلسفه ذهن، فلسفه زبان، ... در تمایز این دو گونه فلسفه مضاف گفته شده است:

«رویکرد فلسفه‌های مضاف به امور، درون‌نگرانه است و در فلسفه‌های مضاف به علوم، برون‌نگرانه؛ و روش تحقیق در صنف اول، تحلیل عقلانی رئالیستی است و در صنف دوم، علاوه بر تحلیل عقلانی، توصیفی تاریخی و کتابخانه‌ای است.» (خسروپناه، ۱۳۸۵)، فلسفه‌های مضاف، تلخیص ص ۷۳ تا ۷۶

فر ضیه مولف در تعریف «فلسفه مضاف» چنین است: «فلسفه مضاف، مجموعه تحلیل‌های عقلانی وجود‌شناسانه در مورد چستی چرایی و چگونگی^۲ یک پدیده است.» (اعم از علوم و امور)

توضیح:

با وجود تمایزی که میان فلسفه مطلق، با فلسفه‌های مضاف به علوم و مضاف به امور بیان کرده‌اند، به گمان این قلم، اصطلاح «فلسفه مضاف»، مشترک لفظی با اصطلاح «فلسفه عام» نیست بلکه در ذیل اصطلاح «فلسفه» قرار دارد و مقصود از «فلسفه» به معنی عام (یعنی فلسفه مطلق)، نیز بررسی عوارض وجود بماهو وجود است (صدرالمآلهین، ۱۹۸۱)، ج ۱، ص ۲۱) یعنی تشخیص قوانین حاکم بر تمام موجودات، بدون اینکه ویژگی هر موجودی بتواند آن قانون عام را از کار بیندازد. قوانین عام در هستی، تحلیل‌هایی هستند که از بررسی آثار «اصل وجود» به دست می‌آیند مانند قانون «صرف الشیء لامیز فیه و لا یتکرر» (همان، ج ۱ ص ۵۴)، «الشیء لایعدم بذاته» (فارابی، ۱۴۱۳ق) ص ۳۹۷، «الشیء ما لم یجب لم یوجد» (صدرالمآلهین، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۲۱۰)

^۱ اعم از تجزیه، ترکیب، تطبیق، استدلال، نقادی

^۲ بررسی وجودشناسانه «چگونگی» یک پدیده، بررسی منشاء کلیه تغییرات کمی، کیفی، زمانی، مکانی، رابطه‌ای، زمینه‌ای و فاعلی را در بر می‌گیرد لذا مباحثی مانند تاریخچه آن پدیده، در محور «چگونگی» باید مورد بررسی قرار گیرد.

ایجاد و تغییر در تمام موجودات، بر اساس این قوانین عام صورت می‌پذیرد، و مقصود از «تحلیل‌های وجود شنا سانه» همین قوانین زیرساختی است.

از سوی دیگر، پدیده‌ها، به استناد قاعده «کل ممکن زوج ترکیبی» (همان، ج ۲ ص ۳۳۴)، دارای «حدّ وجودی = محدودیت» هستند، و به استناد قاعده «الشیء ما لم یتشخص لم یوجد» (همان، ج ۱ ص ۴۰۹) تا اصل الوجود در مراتب تشکیکی خود به مرتبه خاصی تنازل نکند محدود نمی‌شود و تشخص پیدا نمی‌کند و «ماهیتی» قابل انتزاع نخواهد بود و پدیده، خود را نشان نمی‌دهد و علت پیدایش و عوامل ایجاد آثار و سپس تغییرات در آن، فعال نمی‌شوند.

هر یک از علوم طبیعی و انسانی، به بررسی عوارض موضوع خود می‌پردازند و عوامل ایجاد آثار و تغییرات در موضوع را با استقراء، کشف کرده و در تلاش برای پیش‌بینی و کنترل این آثار و تغییرات هستند.

اما هر کدام از این عوامل، تابعی از علل فوقانی در شبکه هستی می‌باشند که منشاء وجودی آثار و ایجاد تغییرات در پدیده هستند، و این علل فوقانی با مشاهده و استقراء کشف نمی‌شوند و روش کشف در آنها «تحلیل مفهومی برهانی» است.

ماموریت «فلسفه‌های مضاف»، پُر کردن فاصله میان تحلیل‌های استقرایی و تحلیل‌های مفهومی مربوط به قوانین عام وجودی است. بنابراین می‌توان گفت: «موضوع فلسفه‌های مضاف»، لوازم معرفتی قوانین عام وجود است که فلسفه مطلق و قوانین عام وجود را، به قوانین پیدایش پدیده‌ها، آثار و تغییرات آنها، متصل می‌کند.

مثلاً: «روان انسان» یا «جامعه انسانی» یا «رفتار اقتصادی» یا «ساختارهای سیاسی» موضوع برای تحلیل و بررسی قرار می‌گیرند و از تجمیع نظام‌مند آنها به صورت یک دستگاه علمی، علم روانشناسی یا جامعه‌شناسی یا اقتصاد و سیاست شکل می‌گیرد و در درون این علوم، از مولفه‌ها و متغیرهای دخیل در فعال سازی یا تغییر فعالیت آنها بحث می‌شود (مثلاً شاخص انسان سالم چیست؟ و سلامت روانی با چه فرآیندی ایجاد می‌شود؟ یا تابع مطلوبیت در اقتصاد چیست؟ و عدالت اقتصادی را چگونه می‌توان ایجاد کرد؟) اما اینکه خود این مولفه‌ها و فرآیندها، تحت چه قواعد و قوانینی قرار دارند که سرچشمه‌های اصلی محسوب می‌شوند و تغییرات کلان ایجاد می‌کنند، به دلیل عدم مشاهده حسی آنها، و صید نشدن با تور استقراء، مورد توجه قرار نمی‌گیرند و تمام ابعاد و مولفه‌های دخیل در پدیده کشف نمی‌شوند و نتایج ناقص یا غلط حاصل می‌شود که به طور دائم با آزمون و خطا، جلو می‌رود.

در فلسفه‌های مضاف، با تلاش برای کشف لوازم معرفتی آن قواعد و قوانین کلان، «نظریه‌های راهنما^۲ = فرانظریه‌ها^۴» تولید می‌شوند که می‌توانند چگونگی کشف لازم و کافی از پدیده را مدیریت کنند.

مثلاً در فلسفه روان‌شناسی، چیستی روح و روان، جنس ذهن، چیستی آگاهی و اراده، و مراتب آنها از «علم النفس فلسفی» اخذ می‌شود و با قواعد حرکت و تغییر در فلسفه، ترکیب می‌شود و فرمول عام تغییر در آگاهی و اراده تولید می‌شود.

این فرمول که مربوط به قواعد تغییر در آگاهی یا اراده است عیناً در فلسفه مطلق بحث نمی‌شود و در روان‌شناسی نیز مصادیق آن مورد بحث قرار می‌گیرد. مثلاً در روان‌شناسی گفته می‌شود: برای تغییر در رفتار باید تغییر در شناخت ایجاد کرد و برای تغییر پایدار در شناخت باید اثر آن شناخت در عمل، به لمس فرد برسد؛ سپس به تکنیک‌ها و چگونگی قرار دادن فرد در موقعیت لمس یک نتیجه پرداخته می‌شود.

اگر در برابر هر کدام از جملات فوق که در روان‌شناسی به کار می‌رود «چیست» و «چرا» بگذارند و پاسخ غیراستقرایی خواسته شود باید در فلسفه روان‌شناسی پاسخ داده شود و فرانظریه‌ای مانند «تبعیت اراده از نیاز» مطرح گردد و هم‌چنین

^۳ Guide theory

^۴ Meta theory

بر اساس ابعاد وجودی از سان، مراتب نیاز و کیفیت ارتباط آنها با هم و منابع رفع نیاز تعریف شود و «مدل نیازها» به عنوان یک نظریه راهنما تولید شده و در علوم انسانی، محور قرار گیرد. تفصیل این بحث در انتهای محور «روش‌شناسی فلسفه مضاف» ارائه شده است.

۲. امکان و ضرورت فلسفه مضاف:

برخی منتقدین «فلسفه‌های مضاف» می‌گویند:

«جعل اصطلاح «فلسفه‌های مضاف» و بالطبع تفکیک میان فلسفه (مطلق) از یک سو و فلسفه‌های مضاف از سوی دیگر مبنا و یا لوازم علم‌شناسانه قابل توجهی در بر ندارد؛ ثانیاً، این خط‌کشی میان شاخه‌های فلسفه برای رشد فلسفی ما زیان بار است. زبان عمده عنوان فلسفه‌های مضاف در برابر فلسفه (مطلق) پدید آمدن این تلقی است که وظیفه اصلی و اساسی فیلسوفان همان پرداختن به مابعدالطبیعه است و فلسفه‌های مضاف نه بخشی اصلی از فلسفه بلکه به منزله شاخه‌های فرعی تلقی می‌شوند..... پرسش مهم این است که اصطلاح «فلسفه‌های مضاف» بر چه وجه مشترکی میان این دانشها دلالت دارد؟ آیا حیثیت اضافه شدن فلسفه به علوم دیگر نشانگر وجه مشترکی میان آنها و تمایزشان با فلسفه (مطلق) است؟ آن هم وجه مشترکی که از نظر معرفتی دارای اهمیت باشد؟..... در این میان وضع معرفت‌شناسی مبهم است. ظاهر امر چنین است که باید فلسفه (مطلق) را به الهیات منحصر دانست و از این‌رو باید معرفت‌شناسی را از فلسفه‌های مضاف تلقی کرد. اما جای تعجب است که وقتی نوبت به شمردن فلسفه‌های مضاف می‌رسد، نامی از معرفت‌شناسی به صراحت برده نمی‌شود. شاید بتوان این مشکل را با بکار بردن عناوین دیگر مثل «فلسفه معرفت» حل کرد؛ اصطلاحی که به ندرت در زبان انگلیسی هم به کار می‌رود. اما از سوی دیگر اگر معرفت‌شناسی فلسفه‌ای مضاف نباشد، ما بجای فلسفه (مطلق)، فلسفه‌ها خواهیم داشت!.... آیا نمی‌توان مابعدالطبیعه را نیز با همین معیار فلسفه‌ای مضاف دانست؟ با اطلاق عنوان «فلسفه وجود» می‌توان مابعدالطبیعه را نیز فلسفه‌ای دانست که به چیزی اضافه شده است. در این صورت ما صرفاً فلسفه‌های مضاف خواهیم داشت و در برابر این فلسفه مضاف، فلسفه‌های مطلق در کار نخواهد بود. نکته جالب توجه اینکه برخی فیلسوفان همین راه را رفته‌اند و مباحث مابعدالطبیعه یا الهیات را نیز ذیل عنوان فلسفه هستی جای داده و بدین گونه آن را نیز فلسفه‌ای مضاف محسوب کرده‌اند. اما پرسش این است که در این صورت چرا می‌بایست قید «مضاف» را ذکر کرد؟ اگر همه فلسفه‌ها فلسفه مضاف باشند، این قید احترازی نخواهد بود و تمایز فلسفه محض یا مطلق با فلسفه‌های مضاف نیز به طور کلی کنار گذاشته خواهد شد.» (طاهری خرم آبادی، ۱۳۸۹) تلخیص از قسمت‌های مختلف مقاله)

پاسخ این دیدگاه منتقدانه در توضیح هویت و موضوع فلسفه‌های مضاف ارائه گردید که به نکات اصلی آنها اشاره می‌شود: اصلی‌ترین جایگاه علم‌شناسانه و اهمیت فلسفه‌های مضاف، تلاش برای تطبیق قواعد حرکت و تغییر عام وجودشناسانه، بر علم یا پدیده مورد نظر است و از همین نقطه اصلی، می‌توان گفت که:

- ۱- «معرفت‌شناسی مطلق^۵» در حقیقت «فلسفه معرفت» است.
- ۲- مابعدالطبیعه را نمی‌توان «فلسفه هستی» انگاشت زیرا قوانین پایه و بنیادین هستی را ارائه می‌کند و «هستی»، لازم ذات آن است نه امری مضاف به آن.
- ۳- تمایز فلسفه مطلق از فلسفه مضاف، به‌جای زیان‌باری و فرعی تلقی شدن فلسفه‌های مضاف، سبب تلاش برای امتدادگیری از فلسفه مطلق و به کاربرد رساندن آن خواهد شد.

^۵ در برابر معرفت‌شناسی‌های مقید، مانند بررسی ارزش معرفتی گزاره‌های اخلاقی

بنابراین می‌توان گفت: امکان پیاده‌سازی تحلیل‌های فلسفی در پیدایش و تحولات علوم و امور، سبب حکم به امکان فلسفه‌های مضاف می‌شود و عدم پرداختن فلسفه مطلق به تطبیق قواعد حرکت و تغییر در علوم و امور مختلف زندگی سبب اکتفا به استقراء مبتنی بر آزمون و خطا در کشف حقایق شده است و ضرورت مدیریت استقراء با چهارچوب‌های فوقانی عقلانی، ضرورت فلسفه‌های مضاف را ایجاب می‌کند.

۳. روش‌شناسی فلسفه مضاف:

براساس تحلیل ذکر شده در فوق و با استفاده از ابزارهای فلسفی که ماموریت «تحلیل وجودشناسانه» را به‌عهده دارند می‌توان چگونگی حرکت برای تولید «فلسفه مضاف» به یک علم یا یک پدیده را تعیین کرد. (تحلیل وجودشناسانه یعنی دستیابی به مراحل تکون موضوع یا مفهوم، از بدیهیات تا رسیدن به مفهوم مورد نظر).
این ابزارهای فلسفی برای تحلیل‌های ماهوی و مفهومی عبارتند از:

الف- «أس المطالب = سوال از چیستی؟ سوال از واقعی بودن؟ سوال از چرایی؟ سوال از چگونگی؟» (حاجی سبزواری، ۱۳۷۹ش، ج ۱، ص ۱۹۰)

ب - «علل اربع = سوال از عامل پدید آورنده (علت فاعلی)، سوال از جنس پدیده (علت مادی)، سوال از شکل و صورت و قالب پدیده (علت صوری)، سوال از هدف تحقق پدیده (علت غایی)» (طباطبایی، بی‌تا)، نه‌پایه‌الحکمه، ص ۱۵۷)

ج - «مقولات عشر = کم، کیف، زمان، مکان، اجزاء درونی، روابط بیرونی، نحوه اثرگذاری، نحوه اثرپذیری، موقعیت نسبت به دیگر موضوعات، زمینه تحقق موضوع» (همان، ص ۸۸)

د - «مقومات سته حرکت = عوامل شش‌گانه‌ای که حرکت را ایجاد می‌کنند و عبارتند از: متحرک، محرک، نقطه شروع حرکت جهت حرکت، سرعت حرکت، نقطه پایان حرکت» (همان، ص ۲۰۱)

توضیح:

با توجه به جریان نظام علت و معلولی در عالم که ذهن را به سوی چراها سوق می‌دهد، فهرست حداقلی از سوالاتی که هنگام توجه به یک موضوع یا یک علم مطرح می‌باشد عبارتند از:

۱. چرا این‌گونه است؟ (سوال از علت اصلی)
 ۲. چگونه این‌طور شده است؟ (سوال از فعل و انفعالات، زمینه‌ها و مراحل)
 ۳. به چه هدف و منظوری؟ (سوال از غایت)
 ۴. مشکلات کجاست؟ (سوال از آنچه ندارد و باید داشته باشد یا عوامل مانع)
- در فلسفه و منطق به شناسایی ابعاد ممکن در یک موضوع پرداخته شده و بحثی به نام «مقولات عشر» مطرح گردیده است. عصاره بحث «مقولات عشر» این است که اشیاء دارای ده بُعد و خصوصیت هستند:

۱. جوهره و اصل وجود
۲. اندازه و مقدار
۳. چگونگی و کیفیت
۴. اجزاء و عناصر داخلی
۵. نسبت آن با دیگر اشیاء و موضوعات
۶. موقعیت زمانی
۷. موقعیت مکانی
۸. کلان بودن یا خرد بودن

۹. اثرپذیری

۱۰. اثرگذاری

معادل هر یک از جنبه‌های مطرح شده، سؤالاتی را می‌توان ارائه کرد:

۱. این موضوع از چه جنسی تشکیل شده است؟ (خمیرمایه آن چیست؟)

۲. هویت و شکل خاص آن چیست؟

۳. درون آن چه خصوصیتی دارد؟

۴. چه قابلیت‌هایی دارد؟

۵. چه اجزائی دارد؟

۶. اجزاء آن چه ارتباطاتی با هم دارند؟

۷. مجموعه اجزاء چه هدفی را دنبال می‌کنند؟

۸. موقعیت این موضوع و جایگاه آن در هستی و در میان موضوعات دیگر چیست؟

۹. در گذشته چگونه بوده است؟

۱۰. الان در چه وضعیتی قرار دارد؟

۱۱. در آینده ممکن است چگونه باشد؟

۱۲. در چه مکانی قرار دارد؟

۱۳. آیا یک موضوع کلان و بنیادی است که موضوعات بسیار دیگری را تحت پوشش دارد یا یک موضوع خاص و در محدوده

خود و تحت پوشش موضوعات دیگر؟

۱۴. از چه چیزهایی اثر می‌پذیرد و چه اثرهایی و چه مقدار؟ و در چه موقعیت و زمان و مکانی و با چه قابلیت‌های بعدی؟

۱۵. بر چه چیزهایی اثر می‌گذارد؟ چه اثرهایی و چه مقدار؟ و در چه موقعیت و زمان و مکانی و با چه قابلیت‌های بعدی؟

مقومات سته حرکت یعنی عوامل شش‌گانه‌ای که مقوله حرکت را ایجاد می‌کنند که عبارتند از: «متحرک، محرک، نقطه

شروع حرکت جهت حرکت، سرعت حرکت، نقطه پایان حرکت»

براساس این عوامل، می‌توان معادله حرکت تعریف کرد که عبارتست از: حرکت در از به در

مراحل با کمیت و کیفیت در زمان در مکان در ارتباط با

..... که توسط علت شروع شده و توسط علت ادامه یافته است، و نقطه اوج

آن است تا به برسد؛

یعنی: حرکت در چه ماده‌ای، از چه نقطه شروعی؟ به چه نقطه پایانی؟ با عبور از چه مراحل؟ با چه کمیت و کیفیت و زمان

و مکان و وضعیت و جهتی؟ توسط چه علت فاعلی؟ و علت مبیّه‌ای؟ با حداکثر چه سقف قابلیت؟ با چه مرکز ثقلی؟ به چه

علت غائی‌ای؟

هر مفهومی دارای منشاء‌ای است که پیدایش آن مفهوم از آنجا آغاز شده است، وجود منشاء و بحث پیدایش، ملازم با بحث

«تغییر» و «حرکت» است، مهم‌ترین قسمت در دست‌یابی به حقیقت یک موضوع، کشف «فرمول تغییر» و «معادله حرکت»

آن است.

از سوی دیگر ابزارهای منطقی که ماموریت تحلیل مفهومی را به‌عهده دارند عبارتند از:

تعیین نوع^۶ مفهومی که به عنوان موضوع اخذ شده است، توصیف^۷ موضوع، تعریف^۸ موضوع، تفسیر^۹ موضوع، تبیین^{۱۰} موضوع، توجیه^{۱۱} موضوع. (قراملکی، ۱۳۸۵)، ص ۱۸۶-۱۸۸)

اگر این ابزار تحلیل عام فلسفی ماهوی و مفهومی، به کلیت یک علم یا یک پدیده تعلق بگیرد، «فلسفه مضاف» به آن علم یا آن پدیده شکل می‌گیرد. (تاکید بر کلمه «کلیت علم یا پدیده» ضروری است).

موارد فوق را می‌توان به صورت قدم‌های زیر برای تولید «فلسفه مضاف به یک علم یا مضاف به یک پدیده» در دو محور درونی و بیرونی توصیف کرد:

الف - محور درونی:

۱. کشف مفاهیم اصلی به کار رفته در تحلیل‌های مرتبط با آن علم یا آن پدیده، و ارائه تعریف مفهومی از آنها (مبادی تصویری)
۲. کشف مفهوم مرکزی (موضوع‌شناسی، علت مادی)
۳. کشف گزاره‌های پایه و بنیادین به کار رفته در تحلیل‌های مرتبط با آن علم یا آن پدیده، و ارائه یا ارجاع به برهان بر صدق آنها (مبادی تصدیقی)
۴. کشف گزاره مرکزی (مبدء‌شناسی، نقطه شروع تولید و استنتاج)
۵. اثبات جامع و مانع بودن مبادی تصویری و تصدیقی و حذف غیرمرتبطها یا اضافه کردن موارد لازم. (قلمروشناسی)
۶. تجزیه مفاهیم و گزاره‌های پایه، به مفاهیم تشکیل‌دهنده آنها، تا رسیدن به مفاهیم و گزاره‌های «وجود شناسانه = فلسفی»
۷. ارائه روش استنتاج از مبادی تصویری و تصدیقی در آن علم یا آن پدیده، برای تولید گزاره‌های جدید یا نظریه‌های جدید. (روش‌شناسی)
۸. توصیف دقیق چگونگی اعتبارسنجی صحت گزاره‌های تولید شده.
۹. توصیف تقسیمات اصلی آن علم یا آن پدیده (ساختارشناسی، علت صوری)

ب- محور بیرونی:

۱۰. اثبات امکان تحقق آن علم یا آن پدیده و توصیف زمینه لازم برای تحقق (امکان‌شناسی و زمینه‌شناسی)
۱۱. هدف از آن علم یا آن پدیده (غایت‌شناسی)
۱۲. کشف عامل اصلی برای تحقق آن علم یا آن پدیده و استمرار آن (علت فاعلی)

^۶ جنس، فصل، نوع، معقول اول، معقول ثانی

^۷ ارائه آثار و صفات ظاهری موضوع، بیان چگونگی موضوع، مصادیق، اقسام، مشابه‌ها، متضادها (که می‌تواند با زاویه دیدهای مختلف هم ارائه شود، مثلاً توصیف تجربی، توصیف تاریخی، توصیف پدیدارشناختی، ...)

^۸ دست‌یابی به درون موضوع و منشاء آثار و صفات

^۹ کشف دلالت‌های ضمنی و التزامی در تعریف

^{۱۰} منشاء پیدایش موضوع، ارائه استدلال برای چرایی موضوع، واسطه در ثبوت، بیان علت موضوع در پرتو یک قانون کلی که این قانون می‌تواند از علوم مختلف اخذ شود و براساس آن نیز تبیین‌های مختلف تولید شود، مثلاً تبیین تجربی، تبیین فلسفی، تبیین تاریخی، تبیین جامع‌شناختی، تبیین روان‌شناختی، ...؛ و همچنین می‌تواند براساس نوع علت تنوع یابد مانند: تبیین فاعلی، تبیین صوری، تبیین غایی (ر.ک. روش‌شناسی مطالعات دینی، دکتر قراملکی، ص ۱۸۶-۱۸۸)

^{۱۱} بیان شواهد دال بر موجه بودن مطالب ارائه شده در مورد موضوع، از «انگیزه از طرح موضوع» گرفته تا تاییدهای صاحب‌نظران، واسطه در اثبات، اثبات انسجام گزاره‌های مرتبط با موضوع، نقد رقبا

۱۳. کشف نقاط ارتباط و تاثیر و تاثر آن علم یا پدیده، بر علوم یا پدیده‌های دیگر (نسبت و مناسبات‌شناسی و کارکردشناسی)

۱۴. توصیف زاویه دیدهایی که برای تحلیل آن علم یا آن پدیده می‌توان ایجاد کرد (رویکردشناسی)

۱۵. کشف تاریخچه تکون و سیر تحولات آن علم یا آن پدیده (پیشینه‌شناسی + شخصیت‌شناسی و منبع‌شناسی)

۱۶. ارائه نقاط خلاء، آسیب، نقد و موانع احتمالی نسبت به وضعیت موجود در آن علم یا آن پدیده (آسیب‌شناسی)

۱۷. ارائه ایده‌های تکمیلی و تکاملی نسبت به آینده آن علم یا آن پدیده (آینده‌شناسی)

براساس منطق فوق، می‌توان دستورالعمل زیر را نیز برای فرآیند تولید فلسفه مضاف به امور ارائه کرد:

۱. تعریف موضوع
۲. تعریف علت نیاز به موضوع (چه چیزهایی سبب پیدایش مشکل شده‌اند؟ ضریب تأثیر هر کدام چقدر است؟ تبیین وضعیت موجود)
۳. چه مسائلی در اثر این مشکل به وجود آمده‌اند؟ (تشخیص آثار و نتایج)
۴. تعریف اهداف (تعریف وضعیت مطلوب)
۵. تعیین هدف کلی و اساسی و ضریب اهمیت آن (اگر حاصل نشود چه تبعاتی دارد؟)
۶. تعیین زمینه اولیه (شرایط اولیه برای شروع حرکت به سوی اهداف فوق)
۷. تعیین اجزاء درونی اهداف (تعریف متغیرهای درونی)
۸. تعیین کمیت و کیفیت عناصر فوق (از هر کدام چقدر و با چه کیفیتی؟)
۹. تعیین ضریب اهمیت هر یک از عناصر فوق
۱۰. تفکیک بین حداقل لازم (مقداری از هدف که به هیچ وجه قابل نظر نیست و باید حاصل شود) و حداکثر مطلوب
۱۱. تعیین اهداف منفی (آنچه نمی‌خواهیم و نباید بشود) چه عناصری می‌توانند مضر باشند و برای رسیدن به اهداف مانع ایجاد کنند؟ ضریب مانعیت هر یک چقدر است؟ (تشخیص موانع)
۱۲. تعریف ارتباطات (تعریف عناصر مرتبط با وضعیت موجود و اهداف مطلوب) بررسی فعل و انفعال هر یک از متغیرها با یکدیگر، یعنی کلیه ارتباطات محتمل عناصر درونی با هم، عناصر بیرونی با هم، عناصر درونی و بیرونی نسبت به یکدیگر و کمیت و کیفیت اثرگذاری آنها بر یکدیگر مشخص شوند (تشخیص ارتباطات).
۱۳. چه تغییراتی در این ارتباطات می‌توان ایجاد کرد؟ (بهبود امکانات)
۱۴. چه ارتباطات جدیدی را می‌توان ایجاد کرد؟ (توسعه امکانات)
۱۵. ایجاد تغییر عناصر و ارتباط آنها یا ایجاد عناصر و ارتباطات جدید چه آثار مثبت و منفی می‌تواند داشته باشد؟ (بررسی هزینه تغییر)

در جدول زیر می‌توان مقایسه میان «رؤوس ثمانیه» که در منطق مطرح است را با محورهای «فلسفه‌های مضاف» مشاهده کرد:^{۱۲}

^{۱۲} آیت‌الله آملی لاریجانی در جلد اول از کتاب فلسفه علم اصول، در توضیح فلمرو و کارکرد «فلسفه علم» مطالب مفصلی آورده است که تلخیص آن در دو محور به صورت زیر است:

جدول مقایسه محورهای مطرح در فلسفه های مضاف با محورهای رروس ثمانیه

محورهای مطرح در فلسفه مضاف	محورهای رروس ثمانیه
۱. شناسایی ماهیت دانش مورد نظر (از حیث منطقی و تاریخی) ۲. معناشناسی مفاهیم کلیدی (مبادی تصویری)	۱. السمه و هی عنوان العلم (هویت علم)
۳. امکان شناسی تحقق آن دانش ۴. غایت و کارکرد و پیامدهای فردی و اجتماعی دانش	۲. الغرض (هدف علم) ۳. المنفعه (کارکردهای علم)
۵. شخصیت شناسی و شناسایی منابع ۶. علت فاعلی	۴. المؤلف (سرچشمه علم)
۷. مبادی تصدیقی ۸. روش شناسی ۹. ملاک های اعتبارسنجی ۱۰. رویکردشناسی	۵. انه من ای علم هو لیطلب فیه ما یلیق به (سنخ علم)
۱۱. نسبت و مناسبات دانش با علوم و رشته های همگون و مرتبط ۱۲. بررسی تطبیقی گرایش های مختلف در آن	۶. انه فی ای مرتبه هو لیقدم علی ما یجب و یوخر عما یجب (جایگاه علم در طبقه بندی علوم)
۱۳. هندسه، قلمرو و ساختار دانش و ابواب آن	۷. القسمه لیطلب فی کل باب ما یلیق به (ساختار علم)
-----	۸. الانحاء التعلیمیة (روش آموزش)
۱۴. آسیب شناسی و کشف بایسته های دانش ۱۵. وضعیت فعلی و آینده شناسی	

کلیه الزامات شناختی و روشی که برای تحقق علت مادی و صورتی یک پدیده یا یک دانش، و فعال شدن علت فاعلی آن لازمند، زیرساخت های آن دانش یا آن پدیده هستند و از مباحث فلسفه مضاف به آن دانش یا آن پدیده به شمار می روند. برای ورود به فضای تولید فلسفه های مضاف، و اجرای قدم به قدم مراحل ذکر شده در این مقاله، نیاز به دیدهای زیر است: (هر کدام از این دیدها، با یکی از محورها و مراحل ذکر شده در روش تولید فلسفه های مضاف، مرتبط است).

۱. دید مساله یاب
۲. دید ذره یاب و تحلیلی

الف - فیلسوف علم، به دنبال پاسخگویی به مسائل زیر است: چه ویژگی هایی یک تحقیق علمی را از دیگر انواع تحقیق جدا می کند؟ دانشمندان چه مرحله را باید در تحقیق دنبال کنند؟ برای اینکه یک تبیین علمی درست باشد چه شرایطی باید محقق شود؟ وضعیت شناختی قوانین علمی و اصول علمی چیست؟ (ص ۳۲ به نقل از جان لازی)

ب- مسائل فلسفه علم، پنج مساله است: هدف علم، روش علم، ابزارهایی که در روش علم به کار می روند، محصولات و نتایج عینی، تاثیرات اجتماعی (ص ۳۴ به نقل از نیوتن اسمیث)

۳. دید ترکیب‌کننده
۴. دید کاربرد یاب
۵. دید کلان‌نگر و شبکه‌ای
۶. دید فرآیندیاب
۷. دید روندیاب و جریان‌شناس
۸. دید میان‌رشته‌ای
۹. دید آینده‌نگر
۱۰. دید تناقض‌یاب و نقاد
۱۱. دید جهانی و تمدنی
۱۲. دید تاریخی
۱۳. دید تطبیقی
۱۴. دید نظریه‌پردازی و قاعده‌یاب
۱۵. دید خلاق

۴. پل‌های ارتباطی فلسفه مطلق و فلسفه مضاف:

در ابتدای مقاله، در مساله بحث، چنین آمده بود:

پس از بازخوانی چپستی‌چرایی فلسفه‌های مضاف، به چگونگی تولید آنها و چگونگی بهره‌برداری از آنها برای حل مشکلات زندگی بشر پرداخته می‌شود؛ و هدف، نتیجه و اثر بحث، نیز چنین ذکر شده بود: دست‌یابی به نقاط ارتباطی و فرآیندهایی که بتوان حکمت نظری را با حکمت عملی و علوم کاربردی مرتبط ساخت. (کشف چگونگی امتداد دادن فلسفه عام برای رسیدن به قواعد کلی تغییر در یک پدیده)

در این قسمت برخی پل‌های اصلی ارتباط میان فلسفه عام، با علوم انسانی که سبب تولید «فلسفه علوم انسانی» می‌شوند مورد بررسی قرار می‌گیرد:

هر گونه فلسفه‌ای را می‌توان حداقل در دوازده کلان نظریه مرتبط با یکدیگر، به صورت دوازده سوال زیر ترسیم کرد که براساس پاسخی که به این سوالات داده می‌شود مکتب فلسفی خاصی شکل می‌گیرد و اگر پاسخ این سوالات از منابع دین اسلام الهام گرفته شده باشند (در مقام گردآوری اطلاعات و تولید فرضیه) و تلاش برهانی شده باشد که آن فرضیه‌ها اثبات شوند، «فلسفه اسلامی» شکل می‌گیرد.

۱. آیا هستی و انسان واقعی‌اند؟ (منظور از «واقعیت»، در مقابل توهم ذهنی است و شاخص آن این است که تابع اراده انسان یا موجود ممکن دیگری نیست) و آیا اصلا واقعیتی خودبنیاد وجود دارد؟ (بحث اصالت الوجود و هویت وجود ذهنی)

۲. آیا هستی و انسان و موجودات دیگر، مستقل از یکدیگر و دارای شبه‌ارتباط هستند یا اینکه کاملاً متصل به یکدیگر و به صورت یک شبکه منسجم هستند؟ (بحث واحد و کثیر، نظام علت و معلولی و بحث عقل و عاقل و معقول)

۳. آیا هستی و انسان، ذوابعاد و چند لایه‌ای است یا فقط همین است که محسوس است؟ (مبحث مادی و مجرد و بحث قوای نفس)

۴. آیا هستی و انسان، طیف‌دار هستند یا یک طول موج بیشتر ندارند؟ (تشکیک در وجود)

۵. آیا هستی و انسان، تغییر و حرکت دارند یا ثابت هستند؟ (بحث قوه و فعل)

۶. اگر حرکت دارند منشاء آن در مراتب و ابعاد هستی چیست؟ (بحث صفات الهی)

۷. آیا هستی و انسان، دارای ساختار پایدار و قاعده‌مند هستند؟ (بحث علت و معلول)
۸. ابعاد هستی و انسان چیست؟ (بحث حدوث و قدم، واحد و کثیر، ماهیت و مقولات)
۹. ارتباط مراتب هستی با یکدیگر چگونه است؟ (نظام العالم و کیفیه حصول الکثره)
۱۰. آیا حرکت‌ها در هستی و در انسان، برآیندی هستند یا هر حرکتی به‌طور خطی جداگانه فعال است؟ (نظام علی و قاعده الواحد)

۱۱. معادله حرکت‌ها در هستی و در انسان چگونه تعیین می‌شود؟ (مقومات حرکت، هم در اعراض هم در جواهر، هم در مجردات^{۱۳})

۱۲. موقعیت انسان در هستی چیست؟ (مرتبط با بحث علم النفس)

اما چگونه قواعد کلی خاص حاکم بر یک علم خاص، از این قواعد عام استخراج می‌شوند؟ پل‌های ارتباطی میان این دو فضا را در سه نمونه بررسی می‌کنیم:^{۱۴}

۵/۱. رابط اول: استفاده از فلسفه عام برای کشف «پارادایم و رویکرد به موضوع»

اولین محور و اولین «نظریه راهنما» در ارتباط میان فلسفه با علوم و امور، محور «نحوه نگرش به موضوعات» است: مساله این است که: برای اینکه بتوانیم بیشترین و مرتبط‌ترین کشف از آثار و توانمندی‌های موضوعات داشته باشیم باید چه فضای دید عام (پارادایم) و چه زاویه دید خاص (رویکرد) را برای بررسی آنها اتخاذ کنیم؟ «پارادایم» یک اصطلاح در «فلسفه علم» است تعریف پیشنهادی این مقال، پس از بررسی توصیفات مختلف از آن، چنین است: «چهارچوب فکری کلان حاکم بر یک علم یا یک نظریه که برای تحلیل، سنجش، کشف و اصلاح نظریه های علمی به کار می رود». عناصری که در هر پارادایم بررسی می‌شوند حداقل عبارتند از: مبانی هستی‌شناسانه، انسان‌شناسانه، معرفت-شناسانه، روش‌شناسانه، ارزش‌شناسانه، تاریخ‌شناسانه.

پارادایم‌های کلان رایج در علوم انسانی، پارادایم تجربه‌گرا (اثبات‌گرایی)، پارادایم ذهن‌گرا (تفسیری و تفهیمی)، پارادایم ساختارگرا (انتقادی) هستند، و هر کدام برای هر یک از عناصر کلان پارادایمی تعریف و تبیینی دارند. (ایمان، ۱۳۹۳)، فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی، ص ۵۹)

«رویکرد» در فرضیه مولف، تعیین زاویه دیدی است که از آن زاویه به موضوع نگاه می‌کنیم؛ «رویکرد» نوع نگاه است و جنس معرفتی دارد؛ خودش ابزار نیست بلکه تعیین‌کننده ابزار مناسب برای اجرای تحقیق است.

علت نیاز به «رویکرد»، چندبُعدی و چندوجهی و چندلایه‌ای بودن پدیده‌هاست که برای کشف هر کدام نیاز به زاویه دید خاصی می‌باشد؛ هر کدام از علوم، یک زاویه دید خاص به پدیده‌ها دارند و از بُعدی از ابعاد یک پدیده، پرده برداری می‌کنند لذا به تعداد علوم دارای رویکرد هستیم و همچنین کلیه مواردی که به تعیین مقیاس دید مرتبط می‌شوند مانند دید کلان و دید خرد، دید فردی و دید اجتماعی و ...؛

براساس مبنای فلسفی «شبه‌گه‌ای بودن موجودات در هستی»، موضوعات، پدیده‌ها و امور جاری در هستی، دارای ابعاد، زوایا، سطوح، لایه‌ها، مراتب، وجوه و ظهورات متعدد و مختلفی هستند که در عین اختلاف، همگی ظهور و بروز جوهره و اصل آن

^{۱۳} بنا به پذیرش مبنای وجود حرکت در مجردات (فیاضی، غلامرضا، ۱۳۹۲، بررسی و تبیین نظریه حرکت در مجردات، مجله نقدونظر، شماره ۶۹، بهار ۱۳۹۲، صفحه ۵۳-۸۱)

^{۱۴} این پل‌های ارتباطی، حداقل ده مورد اصلی هستند که مولف در مقاله ظرفیت حکمت متعالیه برای تولید علوم انسانی اسلامی، منتشره در مجله «علوم انسانی اسلامی» نشر پژوهشگاه صدرا شماره ۱۸ تابستان ۱۳۹۵ به تفصیل آورده است.

موضوع می‌باشند و در یکدیگر تاثیر و تأثر دارند و به‌صورت برآیندی حرکت می‌کنند، بنابراین حل هر مسأله‌ای نیازمند کشف حداکثر آثار، ظرفیت‌ها، توانمندی‌ها و قابلیت‌های پدیده‌ها و موضوعات مرتبط است؛ و از آن‌جایی که پدیده‌ها و موضوعات، ضرورتاً و صرفاً آن‌گونه که دیده می‌شوند نیستند بلکه ممکن است پدیده «شرور» باشد و ظاهری غیر از واقعیت خود بروز دهد، و همچنین پدیده‌ها دارای ابعاد، لایه‌ها، سطوح، مراتب، حالات مختلف هستند که حکم هر کدام نسبت به دیگری متفاوت است (گرچه در یک جوهره اصلی مشترکند)، برای کشف این ابعاد، لایه‌ها، سطوح، مراتب، حالات که در ابتدا به چشم نمی‌آیند نیاز به تغییر زاویه دید، تغییر نقطه دید، تغییر فرآیند بررسی، تغییر ابزار بررسی است؛ شکل‌گیری «پارادایم‌ها» و «رویکردها» براساس مبانی هستی‌شناسانه، انسان‌شناسانه و معرفت‌شناسانه، روش‌شناسانه در پاسخ به این ضرورت بوده است.

۵/۲. رابط دوم: استفاده از فلسفه برای شکل‌گیری دال مرکزی «حق» و «صدق» در علوم و امور

جوهره علم فلسفه، بر محور «حق» قرار دارد و «فلسفه» در واقع، علم «حقیقت‌شناسی» است؛ تشخیص حقایق از توهمات، تشخیص هویت حق، تشخیص مراتب و ابعاد حق، کیفیت تشخیص حق، آثار حق. ملاصدرا در کتاب اسفار، عنوان اصلی‌ای را با این تعبیر طرح کرده است:

«المنهج الثاني في أصول الكيفيات و عناصر العقود و خواص كل منها و فيه فصول، الفصل الاول في تعريف الوجود و الإمكان و الامتناع و الحق و الباطل» (بررسی هویت حق به معنی فلسفی) (صدرالمطالین، ۱۹۸۱، ص. ۱ ج ۱ ص ۸۳)

در علوم انسانی از فلسفه حقوق، فلسفه اخلاق، فلسفه سیاست بحث می‌شود و از مباحث زیرساختی آنها «هویت حق، منشاء حق و کیفیت تشخیص حق» است؛ در علم حقوق باید حقیقت تشخیص داده شده و ادا شود، در علم اخلاق باید طبق حق عمل شود و در علم سیاست، مشروعیت باید براساس حق بنا گردد. «حق» در این علوم، منشاء تولید اعتبارات حقوقی، اخلاقی، سیاسی است.

«حق» در نگرش فلسفی (حکمت نظری)، به تعبیر این قلم عبارتست از: «وجود خودبنیاد»، وجودی که تابعی از هیچ وجودی در هستی نیست؛ چنین موجودی باید «بینهایت» باشد تا چنین خصوصیتی داشته باشد؛ بنابراین فقط یک «حق مطلق» بر کل هستی حاکم است و کلیه «حق‌های دیگر» در ارتباط با او معنا دار می‌شوند.

در فلسفه، از «حق» بحث می‌شود که آیا واحد است؟ متکثر است؟ نسبی است؟ مطلق است؟ ابعاد و مراتب دارد یا ندارد؟ در سوی دیگر، «حق» در نگرش علوم انسانی هنجاری^{۱۵} (حکمت عملی) عبارتست از: «آنچه ذی‌حق باید داشته باشد» این «باید»، به زبان فلسفه «ضرورت بالقیاس»^{۱۶} است (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص. ۷۰) و براساس آن، تعریف «حق» در دیدگاه این قلم، چنین می‌شود: «هر آنچه که نیاز و نقص یک موجود را برای رسیدن به کمالش برطرف می‌کند».

جوهر اصلی علوم انسانی، تعیین فرآیند مطلوب برای رفع نیازها و رسیدن به موفقیت و رشد است (اعطاء حق)، و براساس دیدگاه تئوری پردازان علوم انسانی نسبت به «حق»، فرآیند متناسب با آن تعریف می‌شود و نظریات مختلف شکل می‌گیرد. از سوی دیگر، اختلاف در نحوه تشخیص «حق» که در فلسفه و معرفت‌شناسی با عنوان «مناط صدق» مورد بحث قرار می‌گیرد سبب شده است تا شعاع تفاوت نظریات در علوم انسانی گسترده شود. (شریفی، ۱۳۸۷)، معیار ثبوتی صدق در قضایا)

^{۱۵} علوم انسانی در دو حیطه فعالیت دارد: حیطه توصیف و حیطه تجویز.

^{۱۶} بحث ضرورت فلسفی در مبحث وجوب و امکان و امتناع است و فلاسفه این نوع ضرورت را به سه قسم تقسیم می‌کنند: قسم سوم، ضرورت بالقیاس الی غیر است که قوامش به مقایسه دو چیز با یکدیگر است؛ به این معنا که با فرض وجود الف، وجود ب نیز ضروری است و اگر الف موجود باشد، محال است ب موجود نباشد. نمونه این نوع ضرورت بین علت و معلول است که با فرض وجود معلول، وجود علت نیز ضرورت دارد، چنان که هر معلولی نسبت به علت تامه اش وجوب بالقیاس دارد. مفاهیم الزامی اخلاقی جزء قسم سوم وجوب اند. (مطهری، ۱۳۶۶)، ج ۳ ص ۷۰-۸۰)

مفهوم اولیه «صدق»، مطابقت با واقع است و اگر واقعیت، شبکه‌ای است، آنگاه در صورتی مطابقت با واقع، معنادار است که با کل شبکه هستی، سنجیده شود؛ بنابراین به گمان این قلم، می‌توان «صدق» را چنین تعریف کرد: «مطابقت موجود ذهنی با مابهازاءش در شبکه هستی»

در شاخه‌های علوم انسانی قالب‌های مشترکی در نظریات وجود دارد که در حقوق، اخلاق، سیاست، روانشناسی و اقتصاد تکرار می‌شوند مانند: «قراردادگرایی، واقعیت‌گرایی، طبیعت‌گرایی، انسان‌گرایی، کارکردگرایی، ساختارگرایی»^{۱۷} سرچشمه اختلاف و تفاوت این نظریات، تشخیص تئوری پرداز نسبت به «هویت حق» و «ملاک صدق» است که خود را در نحوه ارتباط «حقایق و اعتباریات»، و در نحوه ارتباط «تکوین و تشریح» و در بحث «منشاء ارزش»^{۱۸} و «منشاء مشروعیت»^{۱۹}، آشکار می‌کند.

از امتدادهای بحث «حق» و بحث «صدق»، بحث «رابطه حقایق و اعتباریات» است؛ حکمت نظری با حکمت عملی چگونه ارتباط برقرار می‌کند؟

اعتباریات دارای منشاء انتزاع حقیقی، «حد» حقایق در عمل هستند، یعنی وقتی من حقیقتی را از حیث ذهنی دریافت می‌کنم و می‌خواهم براساس آن اثری را ایجاد کنم این پرسش به وجود می‌آید که: برای ایجاد این اثر، چه درجه‌ای از قوای نفسانی من باید فعال باشد تا آن واقعیت ایجاد گردد؟ توجهی که سبب می‌شود قوای درونی من فعال شوند و تلاش کنند تا آن اثر حاصل شود «اعتبار» نامیده می‌شود.

تأثیر «حق و صدق» در «امور» نیز به بحث از امکان و تحقق آنها در فلسفه‌های مضاف بازمی‌گردد، یعنی تلاش برای کشف آثار «وجود داشتن غیرتوهمی» در ظهور و بروزات و روابط «امر مورد نظر».

براساس «حق و صدق» در شبکه هستی، منشاء ارزش‌ها و مشروعیت‌ها، که «باید نخستین» را شکل می‌دهد، «اتصال به بینهایت» است؛ یعنی چیزی ارزش و مشروعیت ذاتی دارد و می‌تواند ارزش‌بخش و مشروعیت‌بخش باشد که خودش بینهایت باشد یا متصل به بینهایت باشد.

بر همین مبنا، مفهوم «سعادت و کمال» و مفهوم «معنای زندگی» توصیف و تبیین می‌شوند یعنی کمال و سعادت حقیقی در حرکت به سمت وجود بینهایت است و آنچه ذاتا به زندگی معنا می‌بخشد تلاش برای اتصال به وجود بینهایت است و بقیه مقاصد اگر متصل به این مسیر باشند معنادار خواهند بود.

برخی مفاهیم پایه‌ای که از فلسفه عام تغذیه می‌کنند و در جهت‌دهی به نظریات علوم انسانی تأثیر مستقیم دارند را می‌توان به صورت زیر نشان داد:

^{۱۷} ر.ک. توسلی، غلام‌عباس، **نظریه‌های جامعه‌شناسی**، انتشارات سمت، ۱۳۷۶؛ هم‌چنین نک. تفضلی، فریدون، **تاریخ عقائد اقتصادی**، نشر نی ۱۳۸۷؛ هم‌چنین نک. لاندین ویلیام، ترجمه سیدمحمدی یحیی، **نظریه‌ها و نظام‌های روان‌شناسی**، موسسه نشر و ویرایش ۱۳۷۸؛ هم‌چنین نک. دانش‌پژوه و خسروشاهی، **فلسفه حقوق**، نشر موسسه امام خمینی ۱۳۸۵

^{۱۸} بحث از منشاء ارزش‌ها، یعنی تلاش برای پاسخ منطقی به سوال «به چه دلیل این کار خوب است یا بد است؟»

^{۱۹} بحث از منشاء مشروعیت، یعنی تلاش برای پاسخ منطقی به سوال «به چه دلیل دیگران باید طبق دستور شما عمل کنند؟»



عناوین ذکر شده محصور در تعبیر اسلامی آن نیستند بلکه ملاک آنها ملاحظه می‌شود؛ مثلاً مقصود از عنوان «قرب»، فقط مصداق دینی «تقرب الی الله بالعبادات» نیست بلکه «هویت تکامل» است؛ بحث از این که اگر هستی مراتب دارد این مراتب چگونه طی می‌شوند و چه مراتبی اعلی هستند؟ شاخص آنها چیست؟ و چگونه باید این مسیر را طی کرد؟؛ یا عنوان «عبودیت» فقط مصداق «عبادت دینی» نیست بلکه ملاک آن، یعنی «جذب مستمر روحی به سوی برترین منبع حیات و نیرو در هستی» در نظر گرفته می‌شود.

۵/۳. رابط سوم: استخراج مدل نیازهای انسان از فلسفه

نقطه اصلی ربط میان فلسفه و علوم انسانی، «مدل نیازها» است؛ در فلسفه اسلامی «ممکنات»، از سوی فقر وجودی دارند، و از سوی دیگر تنازل و تجلی وجودی علت خود هستند (ملاصدرا، ۱۴۰۴ق، ج ۲ ص ۳۳۱)؛ بنابراین قوایی دارند که باید به فعلیت برسد، یعنی نقص و نیاز و محدودیتی است که با برقراری ارتباط با منبع غنی و نامحدود، برطرف می‌شود؛ بحث «قوه و فعل» زیرساخت تحلیل «نیازها» است. بنابراین می‌توان نیاز را این‌گونه تعریف کرد: «نقصی در موجود که برای حرکتش به سوی هدفش باید با وجودی پُر شود.»

هرگاه یک شیء، نقصی داشته باشد که با کمالی در شیء دیگر قابل برطرف شدن باشد، از رابطه‌ی میان این دو شیء، مفهوم نیاز (احتیاج) انتزاع می‌شود. بنابراین «نیاز»، مفهومی انتزاعی است که از ملاحظه‌ی فقدان چیزی در یک موضوع، با یک امر وجودی در قیاس با یک هدف غایی به دست می‌آید.^{۲۰}

^{۲۰} ر.ک. مقاله «مدل نیازها با اقتباس از نگرش اسلام»، حجت‌الاسلام ابوالحسن بیاتی و مجتبی خندق‌آبادی، نشر در سایت موسسه مطالعات راهبردی

نکته مهم: اگر پُر کردن آن فقدانها در قیاس با یک امر وجودی، در راستای رسیدن به آن هدف غایی باشد، «کمال» محسوب می‌شود و آن نیاز نیز «نیاز صادق» تلقی می‌گردد؛ در غیر این صورت، مطلوب نیست و آن نیاز نیز «نیاز کاذب» محسوب می‌شود؛ و برخی نیازهای صادق نیز وجود دارند که احساس افراد نسبت به آنها فعال نیست گرچه شناخت افراد نسبت به آنها فعال است.

بنابراین بحث «مدل نیاز» شکل می‌گیرد، یعنی انسان چه نیازهایی دارد؟ رابطه این نیازها با یکدیگر چگونه است؟ ضریب اهمیت این نیازها چیست؟

در تمام شاخه‌های علوم، مسیر زیر، ستون فقرات منشاء شکل‌گیری نظریات است:



تشخیص قابلیت‌های وجودی انسان (نواقص فعلی + امکان برطرف شدن آن با اتصال به یک منشاء وجودی) در کجا بحث و بررسی می‌شود؟

«انسان‌شناسی فلسفی» پاسخ این سوال است؛ که از مراتب وجودی انسان و روابط آنها با یکدیگر بحث می‌کند از پایه‌ای‌ترین موارد مانند «دوگانگی نفس و بدن»^{۲۱}، دوگانگی ذهن و روح^{۲۲}، تجرد روح (ملاصدرا شیرازی، ۱۳۵۴، ج ۲ ص ۵۱۵) تا ترکیبی‌ترین مباحث مانند «حرکت جوهری در نفس» (صدرالمطالعهین، ۱۹۸۱، ص ۸ ج ۱ و ۱۱ و ۱۲)، «مراحل تکامل نفس»^{۲۳}، «تاثیر بدن و نفس بر یکدیگر»^{۲۴}، «برآیندی بودن قوای نفس»^{۲۵} تاثیر مثل این نظریات در مدل نیازها چنین است که:

- اگر انسان دوبعدی است پس در مدل نیازها باید دو محور نیازهای متناسب با دو بُعد بدن و روح دیده شود.
- اگر ذهن و روح، دوگانه‌اند پس در مدل نیازها باید دو محور نیازهای متناسب با رشد ذهن و رشد قلب و روح دیده شود.
- اگر روح مجرد است و بقاء بعد از بدن دارد پس باید در مدل نیازها، نیازهای مربوط به مرحله بقاء روح نیز دیده شود.
- اگر نفس دارای حرکت جوهری است پس باید در مدل نیازها، عوامل فعال‌ساز این حرکت دیده شود.
- اگر نفس دارای چهار مرحله تکاملی است پس باید در مدل نیازها، نیازها مرتبط با این چهار مرحله دیده شود.

^{۲۱} اشاره به مجرد بودن نفس و مادی بودن بدن و اینکه بدن تمام هویت انسان نیست.

^{۲۲} اشاره به دو نوع تجرد: تجرد مثالی و تجرد عقلی (عبودیت عبدالرسول، درآمدی بر نظام حکمت صدرایی، موسسه امام خمینی، ج ۳ ص ۴۳۰)

^{۲۳} اشاره به «شش‌ه‌های چهارگانه نفس» (عبودیت، ج ۳ ص ۴۳۳)

^{۲۴} در حداقل، اشاره به نظریه «جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء» بودن نفس (اسفار، ج ۳ ص ۴۶۱)

^{۲۵} اشاره به نظریه «النفس فی وحدتها کل القوی» (اسفار، ج ۸ ص ۱۲۱)

• اگر قوای نفس برآیندی هستند باید در مدل نیازها، مرکز ثقلی که سبب رشد و تقویت کل قوای نفس می‌شود دیده شود و اولویت پیدا کند.

بحث «ابعاد درونی انسان» در علم فلسفه با عنوان «علم النفس» مورد بررسی قرار می‌گیرد و منطقاً براساس نتایج آن، باید مدل نیازهای انسان تنظیم گردد.

پس اگر قرار باشد علوم انسانی اسلامی ساخته شود، باید به نیازهای فیزیولوژیک از حیث انسانی و عاطفی (و نه از حیث فیزیکی) و به نیازهای متعالی (خواه از حیث گسترش افق دید و خواه استقلال اراده فرد)، پاسخ بگوید. در علوم انسانی فعلی، چندین مدل نیاز پردازش شده است: مدل مازلو، هرزبرگ، مکس نیف، یانگ، یو، آلدرفر، کللند، برتون، روزنبرگ، موری،...^{۲۶}؛ علوم انسانی اسلامی، نیازمند تعریف مدلی برای نیازها با اقتباس از نگرش اسلام است.^{۲۷}

۵/۴. رابط چهارم: استخراج شاخص‌های عدالت از فلسفه

یکی از حلقه‌های ارتباطی اصلی، هویت عدل است. علوم انسانی حول محور عدالت می‌چرخد. یعنی چه در حقوق، چه در اخلاق، سیاست، روانشناسی و مدیریت، هدف این است که میان منابع و نیازهایی که داریم، تعادل برقرار کنیم و با کمترین هزینه بیشترین فایده را ببریم. این هویت تعادلی چیست و چگونه باید برقرار شود؟ اگر هستی قاعده‌مند است، اگر هستی شبکه‌ای است، اگر هستی مراتب دارد، اگر هستی برآیندی است، بحث عدل در هستی مطرح می‌شود. عدل در هستی چگونه به وجود می‌آید؟ چگونه حرکت می‌کند؟ چگونه گسترش می‌یابد؟ براساس تحلیل فلسفی، به گمان مولف، عدالت عبارتست از: «نسبتی میان نیازها و امکانات، که منجر به زمینه‌سازی برای رشد در مقیاس شبکه هستی شود.»

ایده «عدل شبکه‌ای» یعنی تعیین معادله مطلوبیت در مقیاس شبکه هستی، به طوری که برآیند پنج مولفه باشد: مطلوبیت جسمی، فکری و روحی، محیطی، جمعی و مطلوبیت پایدار (با میل به پایداری بینهایت). مراحل تحقق عدالت، عبارتند از: تشخیص نیاز (در مقیاس شبکه هستی) ← تشخیص امکانات (در مقیاس شبکه هستی) ← تعیین زمینه لازم برای استفاده از امکانات به جهت رفع نیاز (تحقق رشد) ← تعیین نسبت میان نیازها و امکانات (تعریف معادله حرکت)، براساس مطلوبیت پنج محوره فوق. نمونه تحلیل فلسفی در مساله «عدل شبکه‌ای» چنین است:

تجزیه مفهوم اولیه عدل و رسیدن به دال مرکزی «حق» ← تجزیه مفهوم اولیه حق و رسیدن به دال مرکزی «نیاز + هدف» ← تجزیه مفهومی نیاز و هدف و رسیدن به دال مرکزی «نقص، کمال و رشد» ← تجزیه مفهومی کمال و رشد و رسیدن به دال مرکزی «فعلیت، توانمندی، امکانات»، و هم‌چنین رسیدن به مفهوم «خیر» ← تحلیل نوع مفهومی «عدل» و رسیدن به «ربطی و نسبتی» بودن آن، که «اعتبار دارای منشاء انتزاع حقیقی» را تولید می‌کند ← ترکیب مفهوم یافت شده با پارادایم شبکه‌ای و قواعد تولید تعریف ← نتیجه‌گیری: این نسبت باید در مقیاس شبکه هستی سنجیده شود که قواعد سنجش در این مقیاس، از فلسفه اخذ می‌گردد.

^{۲۶} تفصیل این مدل‌ها در سایت موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام به نشانی i.s.i.n.i.r، برگه مدل نیازها، ارائه شده است.

^{۲۷} نمونه پیشنهادی از این مدل را که از گزاره‌های دین استخراج شده است در نشانی فوق ملاحظه بفرمایید.

نتیجه‌گیری:

اگر کلید واژه‌های «المدينة الفاضله، السياسات، الاخلاق، الفضائل، الحکمه المنزلی، تدبیر المَدَن، سیاسه المَدَن» را در کتب فلسفه اسلامی جست‌وجو کنید^{۲۸}، تعداد نتایجی که به دست می‌آید، به خوبی نشان می‌دهد که این مباحث در فضای فلسفی چقدر فعال هستند؛ حتی در مورد ارتباط فلسفه با علوم تجربی، در کتابی مانند اسفار، مولف عنوانی این‌چنین را آورده است: «ما یتسلّمه العالمُ الطبيعي من العالمِ الهی» یعنی پیش‌فرض‌ها و پیش‌نیازهای دانشمندی که می‌خواهد در طبیعیات تحقیق کند و باید آنها را از فیلسوف بگیرد. (ملاصدرا شیرازی ۱۹۸۱، الاسفار الاربعه، ج ۵ ص ۲۴۸)

فیلسوف درباره عشق (همان، ج ۷ ص ۱۵۸ تا ص ۱۸۸)، درباره خُلق و فضائل اخلاقی (همان، ج ۴ ص ۱۱۵)، درباره صفات نفسانی (همان، ج ۹ ص ۸۶) و تدبیر اجتماعی (اخوان الصفا، ۱۴۱۲)، ج ۳ ص ۴۸) صحبت می‌کند. ارتباط این موارد به «فلسفه» در مسیری که مؤلف در کتاب طی نموده است دیده می‌شود که در این مقاله تلاش شد تا ابزارهای تحلیلی که فلسفه به معنی عام، در اختیار می‌گذارد معرفی شوند تا بتوان زیرساخت‌ها و قواعد حاکم بر یک دستگاه معرفتی (فلسفه‌های مضاف به علوم) یا یک پدیده (فلسفه‌های مضاف به امور) را کشف کرد و در قالب یک نظم منطقی، به تولید فلسفه مضاف پرداخت.

^{۲۸} نرم‌افزار «کتابخانه حکمت اسلامی» محصول مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی نور، میدان مناسی برای عملیات استقراء و جستجوی در منابع فلسفی است.

فهرست منابع:

۱. آملی لاریجانی، صادق، ۱۳۹۳، فلسفه علم اصول، قم: مدرسه علمیه ولی عصر عجل الله تعالی فرجه
۲. ایمان، محمدتقی. (۱۳۹۳). فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۳. حاجی سبزواری، هادی. (۱۳۷۹ش). شرح المنظومه. تهران: نشر ناب.
۴. خسروپناه، عبدالحسین. (۱۳۸۵). فلسفه های مضاف. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۵. اخوان الصفاء، ۱۴۱۲، رسائل اخوان الصفاء و خلان الوفاء، بیروت: دارالاسلامیه
۶. رشاد، علی اکبر. (۱۳۸۵). فلسفه های مضاف. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۷. شریفی، احمد. (۱۳۸۷). معیار ثبوتی صدق قضایا. قم: موسسه امام خمینی.
۸. طاهری خرم آبادی، سیدعلی. (۱۳۸۹). فلسفه های مضاف، فصلنامه آیین حکمت، شماره ۵، ص ۸۹-۱۱۶
۹. طباطبایی، سیدمحمدحسین. (بی تا). نهاییه الحکمه. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۱۰. عبودیت، عبدالرسول، ۱۳۹۲، درآمدی بر نظام حکمت صدرایی، تهران، انتشارات سمت
۱۱. فرابی، ابونصر. (۱۴۱۳ق). الاعمال الفلسفیه. بیروت: دارالمناهل.
۱۲. فضلی، علی. (۱۳۹۴). فلسفه عرفان، ماهیت و مولفه ها. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۳. فیاضی، غلامرضا، ۱۳۹۲، بررسی و تبیین نظریه حرکت در مجردات، مجله نقد و نظر، شماره ۶۹ ص ۵۳-۸۱
۱۴. قراملکی، احد. (۱۳۸۵). روش شناسی مطالعات دینی. مشهد مبدس: دانشگاه علوم رضوی.
۱۵. قطب الدین شیرازی. (۱۳۸۳ش). شرح حکمه الاشراف. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۶. مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۱). فلسفه اخلاق. قم: انتشارات موسسه امام خمینی.
۱۷. مطهری، مرتضی، (۱۳۶۶). شرح مبسوط منظومه، طهران: انتشارات حکمت
۱۸. ملاصدرا شیرازی، محمد. (۱۹۸۱). الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه. بیروت: دار احیاء التراث.
۱۹. ----- (۱۳۵۴). المبدء و المعاد. طهران: انجمن حکمت و فلسفه.
۲۰. واسطی، عبدالحمید، ۱۳۹۵، ظرفیت های حکمت متعالیه در تولید علوم انسانی اسلامی، مجله علوم انسانی اسلامی، شماره ۱۸، ص ۱۵-۳۵